



مگر چه گفت به گوش درخت باد خزان

که روی زرد نمود و تکید و شد لرزان

دیدیم برگ ها نصواری و طلایی شده اند، شنیدیم که از هماغوشی تابستان سرماخورده
و زمستان تب آلود؛ خزان رنگین همان زایش و ریش یافت.

رفیق جان!

نشود بر برگ، این جگر گوشه درخت؛ این جنازه بهار پا گذاری و از شکسته شدن ستون
فقراتش، اندامت نلرزد. برگ، نمودار آن درختیست که کهکشانی، نفس ارزانیست کرده و
پناهگاه خنک تنور تموزت بوده است.

از زمین بردار برگ زرد را و طلایی بیوشش تا غریق غم غربت نشوی.

خزان برای عشق فصل خوبیست